

درس‌های حضرت محمد(ص) برای دنیای از هم گسیخته ما

(به مناسبت ۱۵۰۰ سال میلاد محمد(ص) پیامبر اسلام)

نویسنده: محمد صحاف کاشانی^۱

مقدمه: تب دنیای مدرن

دنیای امروز ما تب‌دار است. این تب استعاره‌ای نیست؛ نشانه‌هایش را می‌توان در اعداد و نمودارها، در گزارش‌های اقتصادی و اجتماعی، با چشم دید. ما در آتش تفرقه، در نابرابری و تبعیض، در کینه‌ها و جنگ‌های بی‌پایان، و در بحران‌های زیست‌محیطی می‌سوزیم. این‌ها هر کدام زخمی جداگانه نیستند؛ بلکه همه با هم، صورت‌های گوناگون یک بیماری واحدند: فروپاشی اجتماعی، فرسایش ارزش‌های مشترک، و بحران اعتماد به رهبری.

اما پرسش این است: آیا می‌توان درمانی برای این بیماری یافت؟ درمانی که نه در کریدورهای قدرت امروز، بلکه در گذشته‌ای دور و غبارآلود نهفته باشد؟ در زندگی مردی از قرن هفتم، تاجری از صحرای عربستان، که در غرب اغلب او را بدفهمیده‌اند و به کاریکاتوری ساده‌انگارانه فرو کاسته‌اند.

این مقاله حضرت محمد (ص) را نه به عنوان قدیسی دور از دسترس، بلکه همچون معمار اجتماعی‌ای معرفی می‌کند که با جامعه‌ای آشفته‌تر و بی‌رحم‌تر از جامعه ما روبه‌رو شد. او با بحران‌هایی مشابه – اما در مقیاسی بی‌رحمانه‌تر – دست و پنجه نرم کرد. زندگی او را می‌توان چون مطالعه‌ای در «شفای اجتماعی» خواند. نسخه‌ای که او ارائه داد، بر پایه چند اصل بنیادین شکل گرفت: رحمتی که مرز نمی‌شناخت، جامعه‌ای بر مبنای همبستگی مدنی، بازتعریف قدرت نه به عنوان سلطه بلکه به عنوان خدمت، و انقلابی در پاسداشت کرامت انسانی.

بخش اول: عربستان قرن هفتم به مثابه آینه‌ای برای ما

برای درک بزرگی انقلابی که محمد بن عبدالله (ص) آغاز کرد، نخست باید به دنیای او پا گذاشت. نه جهانی پوشیده در گرد تاریخ، بلکه صحنه‌ای زنده از تاریک‌ترین غرایز بشر: جهانی گسیخته، خشن و در آستانه فروپاشی.

^۱ sahafkashani@isca.ac.ir استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

شبه جزیره عربستان در آن روزگار، سرزمینی بی مرکز بود؛ جایی که «دولت» معنایی نداشت. هر قبیله، جزیره‌ای جداگانه بود، گرفتار در چرخه‌ای بی پایان از جنگ و خون‌خواهی. تنها قانون، قانون زور بود و تنها داور، شیخ قبیله. عدالت رنگی شخصی داشت و انتقام، همچون فضیلتی مقدس ستوده می شد.

ساختار اجتماعی، بازتابی از همان خشونت بود. در رأس هرم، ثروتمندان و رباخواران مکه با سودهای سنگین، فقرا را به بردگی اقتصادی می کشاندند. در پایین ترین لایه، بردگان همچون کالا خرید و فروش می شدند؛ انسان‌هایی که غالباً اسیر جنگ یا قربانی آدم‌ربایی بودند و زندگی شان در دستان اربابان بی رحم گرفتار بود. زنان نیز در این معادله تقریباً ناپدید بودند: محروم از ارث، بی حق در انتخاب همسر، و گاه حتی همچون اموالی که پس از مرگ مرد به وارث منتقل می شدند. شنیع ترین نمود این بربریت، رسم زنده به گور کردن دختران بود؛ آیینی هولناک که از فقر یا ترسِ ننگِ ریشه می گرفت.

در دل این جهان، نیرویی که همه چیز را به حرکت درمی آورد «عصیت» بود: وفاداری کور به خون و قبیله. عصیت، تنها پناه در دنیای بی دولت بود؛ اما بهای آن، قربانی کردن اخلاق در پای منافع گروه بود. عدالت برای «خودی‌ها» معنا داشت و انتقام برای «دیگران.»

اگرچه این مفهوم باستانی در نگاه نخست دور از ما می نماید، ساختارش به شکل عجیبی آشناست. عصیت یک نظام هویت ساز بود که حقیقت را قربانی تعلق می کرد. منطق آن ساده و بی رحم بود: سود یک طرف، زیان طرف دیگر است. جامعه‌ای چنین، در چرخه‌ای خودویرانگر قفل می شود.

دنیای محمد (ص) از ما دور نیست؛ نسخه‌ای خشن تر و ابتدایی تر از همان شکاف‌هایی است که امروز نیز تجربه می کنیم. و همین قرابت است که راه حل‌های او را برای ما، بی درنگ معنادار می سازد.

بخش دوم: نسخه شفابخش برای یک جامعه متلاشی

محمد(ص) در دل جهانی شکسته و از هم گسیخته ظهور کرد؛ مردی که مأموریتش تنها عرضه یک آیین تازه نبود، بلکه بازآفرینی بنیادین جامعه انسانی بود. برای فهم نسخه او، باید نخست به «کیمیای رحمت» بازگردیم؛ عنصر محوری‌ای که او به قلب دنیای خشن و خونین خود وارد کرد.

الف. کیمیای رحمت

برای فهمیدن جوهره رحمت در زندگی حضرت محمد(ص)، باید به یکی از تاریک‌ترین لحظات عمر او برگشت. وقتی همسر وفادارش خدیجه و عموی حامی‌اش ابوطالب از دنیا رفتند، پشتوانه‌اش فرو ریخت و در برابر دشمنان مکه تنها و بی‌پناه ماند. در جست‌وجوی پناهگاهی تازه، به طائف رفت؛ شهری ثروتمند و پرهیبت در دامنه کوه. اما آنچه یافت، نه همدلی، بلکه تحقیر و خشونت بود. بزرگان طائف او را به سخره گرفتند و عوام را برانگیختند تا سنگسارش کنند. چنان بارانی از سنگ بر او فرود آمد که کفش‌هایش از خون سرخ شد.

زخمی و خسته، به باغی در حاشیه شهر پناه برد. در چنین لحظه‌ای، طبیعی بود که انسانی آزرده، آسمان را برای انتقام فراخواند. اما سخنی که محمد(ص) بر زبان آورد، پرده‌ای مستقیم از درون اوست. به جای نفرین، به نجوا با خدا پرداخت و با اعتراف به ناتوانی خویش، دعایش را چنین به پایان رساند:

«إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أُبَالِي»

«اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ چیز دیگر برایم اهمیت ندارد.» (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۰)

این کلام، نشانه استقامتی بود فراتر از توان بشر عادی. او رنج شخصی را در پرتو مأموریتی بزرگ‌تر محو می‌دید. اما رحمت برای او تنها یک واکنش معنوی نبود؛ بخشی از راهبردی بود که آینده جامعه‌ای تازه را رقم می‌زد.

سال‌ها بعد، هنگامی که مسلمانان فاتحانه وارد مکه شدند، همان دشمنان دیرینه - همان اشراف قریش که بارها برای نابودی او توطئه کرده و جنگ‌ها به راه انداخته بودند - اکنون بی‌دفاع در اختیارش بودند. بسیاری از یارانش می‌پنداشتند که لحظه انتقام فرا رسیده است؛ در منطق آن روزگار، این طبیعی‌ترین واکنش بود. اما محمد(ص) بار دیگر راهی دیگر برگزید: بخشش.

و نه فقط بخشش؛ ابتکاری شگفت‌انگیز. او خانه ابوسفیان، سرسخت‌ترین دشمن و رهبر مشرکان مکه را پناهگاه اعلام کرد و گفت: «هر کس به این خانه پناه ببرد، در امان است.» در یک لحظه، دشمن‌ترین خانه، به نماد امنیت بدل شد.

رحمت برای او فضیلتی فردی نبود؛ سلاحی بود برای شکستن چرخه کینه. چرخه‌ای که در منطق قبیله‌ای، با هر زخم تازه عطش بیشتری برای خون می‌آورد. محمد(ص) با امتناع از خشونت متقابل، الگویی نو وارد تاریخ کرد: قدرتی که نه از راه انتقام، بلکه از مسیر بزرگواری به دست می‌آید. او نشان داد که رحمت می‌تواند به ابزاری بدل شود که دشمن را نه با زخم، بلکه با فروریختن کینه در دلش خلع سلاح می‌کند.

این انتخاب، آشکارا در تضاد بود با منطق تشدیدشونده خشونت که بارها تاریخ را به آتش کشیده است. و همچنان در جهان ما نیز ادامه دارد. محمد(ص) الگویی تازه معرفی کرد: بزرگی حقیقی نه در توان انتقام، بلکه در شجاعت بخشش معنا پیدا می‌کند.

ب. مبارزه با تبعیض

هیچ داستانی بهتر از سرگذشت بلال بن رباح، برده‌ای سیاه‌پوست از حبشه، عمق مبارزه محمد(ص) با تبعیض را به تصویر نمی‌کشد. بلال زیر شکنجه‌های وحشیانه اربابش در مکه، به جرم ایمان به دین تازه، روی شن‌های داغ کشیده می‌شد و تخته سنگی عظیم بر سینه‌اش گذاشته می‌شد. درد و رنج او بی‌حد و حصر بود، اما ایمانش پایدار ماند. سرانجام، یاران پیامبر با پرداخت بهای آزادی او را نجات دادند. حضرت محمد(ص) که صدای عمیق و پرتنین بلال را می‌شناخت، او را به مقامی بی‌سابقه گماشت: اولین مؤذن اسلام؛ کسی که هر روز پنج بار، جامعه را به سوی وحدت و عبادت فرا می‌خواند.

اوج این نمایش انسانی در روز فتح مکه رخ داد. حضرت محمد(ص) پیروزمندانه وارد شهری شد که روزی او را از خود رانده بود. نگاه تمام اشراف مغرور قریش به او دوخته شده بود، و کعبه، مرکز قدرت نمادین و پرستش‌بتهای قبیله‌ای، پیش رویش قرار داشت. در آن لحظه، به جای آنکه نقش یک فاتح صرف را بازی کند، بلال را فراخواند و دستور داد تا بر بام کعبه برود و اذان بگوید؛ مقدس‌ترین مکان عربستان، قلب تپنده هویت قبیله‌ای، اکنون سکویی برای صدای برابری بود.

تصور کنید: یک برده سابق سیاه‌پوست، بر فراز نماد اشرافیت عرب، ایستاده و با صدای رسایش، برابری انسان‌ها را در برابر خدا فریاد می‌زند. این لحظه، بیانیه‌ای انسانی و قدرتمندتر از هر خطبه سیاسی بود؛ تأثیری عمومی برای

فروپاشی سلسله مراتب نژادی و نمایشی آشکار از اصول پیامبر. پیش از آنکه برابری به قانون تبدیل شود، محمد(ص) آن را در خاطره مردم حک کرد.

این اصول بعدها در خطبه حجةالوداع، آخرین سخنرانی عمومی پیامبر و به مثابه منشور جامعه نوین اسلامی، به صراحت بیان شد. او در برابر ده‌ها هزار نفر بنیاد برتری جویی نژادی را ویران کرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ... أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ... إِلَّا بِالتَّقْوَى»

«ای مردم!... آگاه باشید که هیچ عربی بر غیرعرب برتری ندارد، مگر به تقوا.» (ابن حنبل، مسند، ج ۳۸، ص ۴۷۴، حدیث ۲۳۴۸۹)

با این خطبه، معیار ارزشمندی «نژاد و خون» جای خود را به معیار انقلابی «شخصیت و کردار» داد؛ پیامی که جامعه‌ای نو را بنیاد نهاد و مسیر برابری را برای همیشه روشن کرد.

ج. طرحی برای همزیستی

در چشم‌انداز معنوی حضرت محمد(ص)، تاریخ پیامبران رشته‌ای پیوسته بود، نه مجموعه‌ای از ادیان جداگانه و رقیب. او خود را بنیان‌گذار دینی نو نمی‌دید، بلکه احیاگر همان پیام باستانی می‌دانست که از ابراهیم آغاز شده، در موسی به قانون تبدیل گشته و در وجود عیسی و مادرش مریم به اوج معنویت رسیده بود. قرآن، سرشار از آیات احترام‌آمیز نسبت به موسی، عیسی و مریم است؛ احترامی که صرفاً ادای دیپلماتیک نیست، بلکه پایه‌ای برای جهان‌بینی و پروژه اجتماعی محمد بود.

وقتی در سال ۶۲۲ میلادی حضرت محمد(ص) به یثرب (مدینه) وارد شد، شهری یکدست و آرام پیش رو نداشت. او وارد جعبه باروتی شده بود؛ ترکیبی بی‌ثبات از قبایل عربی جنگ‌زده (اوس و خزرج) که دهه‌ها خون ریخته و چندین قبیله ثروتمند یهودی که در کنارشان زندگی می‌کردند. او به عنوان داور بی‌طرف برای پایان دادن به هرج‌ومرج دعوت شده بود.

اما راه‌حل او چیزی فراتر از صلح موقت بود. او سندی بنیان نهاد که می‌توان آن را یکی از پیشرفته‌ترین قراردادهای اجتماعی دوران باستان دانست: «میثاق مدینه». این قرارداد، شاهکاری در دولت‌سازی بود. محققان مدرن آن را

چارچوب اولیه یک جامعه چندفرهنگی می‌دانند، زیرا وحدت را بدون تحمیل یکنواختی برقرار می‌کرد. همه گروه‌ها - مسلمانان مهاجر، مسلمانان مدینه و قبایل یهودی - ذیل مفهوم فراگیر «جامعه» تعریف شدند. در عین حال، آزادی دین تضمین شد:

«لِلْيَهُودِ دِينُهُمْ وَلِلْمُسْلِمِينَ دِينُهُمْ»

«یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود.» (ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۰۴)

میثاق، همچنین پیمان دفاعی مشترک بود: هر حمله‌ای به یکی، حمله به همه تلقی می‌شد. این اقدامی آرمان‌گرایانه نبود؛ اوج عمل‌گرایی سیاسی بود. محمد(ص) که پیروانش در اقلیت بودند، نمی‌توانست با زور شهر را متحد کند. با ارائه امنیت و خودمختاری به همه، رقبا به سهامدارانی در پروژه‌ای مشترک تبدیل شدند.

نمونه دیگری از این رویکرد در دیدار او با هیئت شصت نفره مسیحیان نجران آشکار شد. پس از مناظره‌ای جدی، زمانی که آنان برای عبادت آماده شدند، محمد(ص) به آن‌ها اجازه داد تا مراسم خود را در مسجد او برگزار کنند. این تصویر، مسیحیان در حال نیایش در قلب فضای عبادی مسلمانان، نمادی قدرتمند از دیدگاه او بود. دیدار با یک معاهده صلح پایان یافت که امنیت و آزادی دینی آنان را تضمین می‌کرد.

تکان‌دهنده‌ترین بخش، وقتی بود که محمد(ص) خود را ضامن و مدافع حقوق هر مسیحی و یهودی معرفی کرد و با زبانی قاطع به مسلمانان هشدار داد:

«أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا، أَوْ انْتَقَصَهُ، أَوْ كَلَفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ، أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ، فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

«آگاه باشید! هر کس به یک غیرمسلمان هم‌پیمان ستم کند، یا حق او را پایمال نماید، یا او را به کاری فراتر از توانش وادارد، یا چیزی را بدون رضایت قلبی‌اش بگیرد، من در روز قیامت، شاکی و خصم او خواهم بود» (ابی داوود، صحیح، ۳۰۵۲)

تصور کنید: بنیان‌گذار یک تمدن، اعتبار و شفاعت اخروی خود را به رفتار عادلانه با اقلیت‌ها گره زده است. این دیگر صرفاً قانون مدنی نبود؛ پیمانی الهی بود که حفاظت از دیگران را به بخشی از ایمان مسلمان تبدیل می‌کرد.

این اسناد نشان می‌دهند که جامعه مدنظر حضرت محمد، یک کلونی یکنواخت عقیدتی نبود، بلکه ترکیبی رنگارنگ از باورهای مختلف بود که با چسب عدالت و کرامت انسانی به هم پیوند خورده بودند. او به ما آموخت که قدرت واقعی، نه در حذف «دیگری»، بلکه در تضمین امنیت و شکوفایی اوست.

د. بازتعریف جنسیت و خانواده

برای درک عمق انقلاب حضرت محمد(ص) در بنیاد خانواده، باید از جایی شروع کنیم که او آغاز کرد: جایی که زن در آن چیزی بیش از دارایی مردان نبود و دختر بچه‌ها گاهی حتی پیش از آنکه فرصت زندگی پیدا کنند، در خاک دفن می‌شدند.

زندگی شخصی حضرت محمد(ص) خود یک اعلامیه علیه این نظم بود. نقطه آغاز این تحول، ازدواج او با زنی بود که هیچ شباهتی به تصویر کلیشه‌ای «زن مطیع» نداشت. خدیجه، تاجر بزرگ و بانوی بانفوذ مکه، کاروان‌هایش راه‌های شام و یمن را درمی‌نوردید و مردم او را «امیره قریش» می‌نامیدند. او بود که استعداد و درستکاری جوانی به نام محمد را دید، به او اعتماد کرد، و با شکستن سنت‌های زمانه، خودش از او خواستگاری نمود.

ازدواجشان تنها پیوندی عاشقانه نبود؛ شراکتی بود بر پایه اعتماد، احترام و حمایت متقابل. بیست و پنج سال در کنار هم ماندند. خدیجه نخستین کسی بود که به رسالت محمد ایمان آورد و سرمایه‌گذار اصلی جنبشی شد که بعدها تاریخ را تغییر داد.

اما انقلاب فقط در سطح نمادین نبود؛ در زندگی روزمره نیز مشهود بود. روایت‌ها می‌گویند محمد(ص) در خانه همچون یک شریک رفتار می‌کرد، نه مردی که انتظار خدمت بی‌چون و چرا داشت. همسرش بعدها شهادت داد:

«كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ»

«او همواره در خدمت خانواده‌اش بود.» (بخاری، صحیح، ۶۷۶)

اما «خدمت» در قاموس محمد چه معنایی داشت؟ روایت‌ها می‌گویند او کفش‌هایش را خود وصله می‌زد، لباسش را می‌دوخت و شیر گوسفندان را می‌دوشید. (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۸) این رفتارها نه ناشی از نیاز، بلکه

انتخابی آگاهانه بود؛ بازتعریفی از مردانگی: مردانگی‌ای که در فروتنی و شراکت معنا پیدا می‌کند، نه در فرمان دادن و سلطه.

این بازتعریف در رابطه او با دخترش فاطمه به اوج رسید. در فرهنگی که تولد دختر ننگ شمرده می‌شد، محمد(ص) پدری بود که این تابو را در برابر چشم همه در هم شکست. روایت‌ها می‌گویند:

«إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ قَامَ إِلَيْهَا فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَهَا وَأَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ»

«هرگاه فاطمه وارد می‌شد، او به احترامش برمی‌خاست، دستش را می‌گرفت، او را می‌بوسید و در جای خود

می‌نشاند.» (ابوداود، سنن، ۵۲۱۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴۰)

این تصویر ساده - برخاستن مردی قدرتمند در برابر دخترش - در آن بافت اجتماعی یک حرکت انقلابی بود. محمد قانون تازه‌ای برای احترام به زنان نمی‌نوشت؛ او هر روز آن را زندگی می‌کرد و با جمله‌ای ساده آن را به اصل ابدی بدل ساخت:

«خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»

«بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد، و من بهترین شما برای خانواده‌ام هستم.» (عاملی، وسائل

الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۱، ح ۲۵۳۳۹)

پیام او روشن بود: اگر قرار است تغییری در جامعه شکل بگیرد، باید از خانه آغاز شود. خصوصی‌ترین و مقاوم‌ترین حوزه اجتماع، خانواده است؛ اگر انقلاب در آن‌جا شکست بخورد، در عرصه عمومی نیز شانس نخواهد داشت. به همین دلیل بود که زندگی خانگی حضرت محمد یک صحنه آموزشی بود: ازدواج با زنی قدرتمند، کمک در کارهای خانه، احترام آشکار به دخترش. در جهان او، خانه پیامبر پنهانگاه نبود، بلکه فضایی عمومی بود؛ او آگاهانه از همین فضا استفاده می‌کرد تا نشان دهد فرهنگ را نمی‌توان تنها با قانون تغییر داد؛ باید آن را زیست و نمایش داد. انقلاب علیه پدرسالاری پیش از آنکه در خیابان‌ها دیده شود، در چهاردیواری خانه او آغاز شد.

ه. قدرتِ نداشتن

در سال‌های آخر زندگی، محمد(ص) دیگر بر بیشتر شبه‌جزیره عربستان حکم می‌راند. غنائم جنگی و ثروت قبایل یکی پس از دیگری راهی مدینه می‌شد. اما هر کس که با رؤیای قصرهای باشکوه و دربار مجلل به دیدار او می‌آمد، با صحنه‌ای شگفت‌انگیز روبه‌رو می‌شد: خانه «فرمانروای عربستان» چیزی نبود جز چند اتاقک گلی با سقف‌هایی از شاخه و برگ نخل.

زندگی خصوصی او تجسم انضباطی بود که عمداً انتخاب کرده بود. بسترش پوستی پر از لیف خرما بود. بارها پیش آمد که در خانه‌اش برای روزها آتشی برای پخت غذا روشن نمی‌شد. هرچه به دستش می‌رسید، پیش از آن که جمع شود، میان فقرا تقسیم می‌شد.

اما تکان‌دهنده‌ترین تصویر، واپسین صحنه زندگی اوست. محمد(ص)، مردی که قدرت‌ش مرزهای شبه‌جزیره را درنوردیده بود، در لحظه مرگ حتی پولی برای خانواده‌اش نداشت. زره‌اش نزد یک یهودی در مدینه گرو بود، در ازای چند پیمانه جو برای نان روزانه.

«تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدِرْعُهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ»

(بخاری، صحیح بخاری، ۲۹۱۶؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۷، ح ۳۷۰۲)

این فقر نبود. این انتخاب بود. در فرهنگی که شکوه و تجمل معیار قدرت به شمار می‌رفت، او عمداً این قواعد را شکست. با کنار گذاشتن قصر و زر و زیور، رهبری را از نو تعریف کرد؛ رهبری‌ای که نه بر نمایش، بلکه بر اقتدار اخلاقی و خدمت استوار بود. همین سادگی، او را نزدیک‌ترین رهبر به فقیرترین مردم زمانه‌اش می‌ساخت. و همین سادگی، آخرین بهانه را از دست منتقدانش می‌گرفت: چگونه می‌شد او را به سودجویی شخصی متهم کرد، وقتی حتی در دم مرگ، چیزی برای خود نگاه نداشته بود؟

بخش سوم: معماری یک آگاهی نوین

انقلاب حضرت محمد(ص) صرفاً یک تحول سیاسی یا اجتماعی نبود؛ در عمیق‌ترین لایه‌ی آن، یک انقلاب در آگاهی بشر بود. او در پی ساختن انسانی نوین بود: انسانی که با عقلی رها شده می‌اندیشد، به کرامت ذاتی خود و دیگران باور دارد، ارزش را در کار و تلاش می‌جوید و خود را نه مالک، که مباحث و امانت‌دار این سیاره می‌داند.

فرمان جستجوی دانش

محمد(ص) مردمی را خطاب قرار می‌داد که حقیقت را تنها از دهان شیخ قبیله و در سایه چادر خود می‌شناختند. او نخستین کسی بود که آنان را فراخواند تا از این مرزها فراتر روند:

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكُلُوا بِالصَّيْنِ»

«دانش را بجوید، حتی اگر در چین باشد.» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴۷)

برای یک عرب قرن هفتم، «چین» آخر «دنیا» بود؛ سرزمینی افسانه‌ای در آن سوی جهان، با زبانی بیگانه، آیین‌هایی ناشناخته و بیرون از قلمرو ادیان ابراهیمی. این دعوت، اعلامیه‌ای بود رادیکال: دانش، میراثی جهانی است و هر کجا که یافت شود باید برای بدست آوردنش تلاش کرد.

اما پیام او به همین جا ختم نشد. حضرت محمد(ص) این جست‌وجوی بی‌مرز را نه یک توصیه اخلاقی، که یک وظیفه شرعی معرفی کرد؛ وظیفه‌ای که بر دوش همه نهاده شد، بی‌استثنا:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ»

«طلب دانش بر هر مرد و زن مسلمانی واجب است.» (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰)

در جامعه‌ای که صدای زن شنیده نمی‌شد و جایگاه او چیزی میان ملک و میراث بود، قرار دادن «زن مسلمان» در کنار «مرد مسلمان» برای کسب دانش کاری بود انقلابی. او بدین ترتیب مهم‌ترین خط قرمز فرهنگ مردسالار زمانه را شکست. این نخستین بار بود که ایمان و عقل، زن و مرد، در یک جمله کنار هم قرار می‌گرفتند.

در جنگ بدر هر اسیری که سواد داشت، می‌توانست آزادی خود را با آموزش خواندن و نوشتن به ده کودک مسلمان به دست آورد. او تهدید بالقوه دشمن را، به سرمایه‌ای برای ساختن تمدنی باسواد تبدیل نمود. این تغییر تهدید به فرصت، نشانی از نبوغ یک معمار اجتماعی بود.

کرامت ذاتی انسان

در افق خشک و قبیله‌ای عربستان سده هفتم، جایی که ارزش آدمی نه در انسانیت او، که در تبار و خون خلاصه می‌شد، حضرت محمد(ص) در حال بنیان نهادن اندیشه‌ای تازه بود: کرامت برای هر انسان، بی‌هیچ قید و شرط.

این اندیشه در رساله‌ای فلسفی نوشته نشد؛ بلکه در صحنه‌ای ساده، در کوچه‌های غبارآلود مدینه جان گرفت. تاریخ این تصویر را به یاد ما سپرده است: محمد(ص) در جمع یاران نشسته بود که کاروانی از تشیع جنازه‌ای یهودی گذشت. او، پیامبر و رهبر جامعه‌ای نوپا، ناگهان به سبکی احترام آمیز برخاست و ایستاد. حرکتش، برای همراهانش عجیب بود. یکی با تردید و شاید اندکی سرزنش زمزمه کرد: «این جنازه‌ی یک یهودی است!»

پاسخ محمد(ص) همان قدر کوتاه بود که کوبنده:

«أَلَيْسَتْ نَفْسًا؟»

«آیا او یک انسان نبود؟» (بخاری، صحیح البخاری، حدیث ۱۳۱۲)

این تنها یک پرسش نبود. جمله‌ای بود که مرزها را شکست. احترام او به آن جسد، نه احترام به یک دین دیگر، که ادای حرمت به ذات انسان بود.

این جهان‌بینی در سخنان دیگرش نیز روشن تر می‌شود:

«مَا شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ ابْنِ آدَمَ»

«در پیشگاه خداوند، هیچ چیزی گرامی‌تر از فرزند آدم نیست.» (طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۱۶۰، ح ۶۰۷۲)

برای جامعه‌ای که انسان را با قبیله و نسب می‌سنجید، چنین کلامی تکان‌دهنده بود. این همان سنگ بنایی شد که محمد(ص) بر آن تمدنی تازه را بنا نهاد؛ تمدنی که کرامت را نه میراث خون، بلکه حق خدادادی هر فرد می‌دانست.

تشویق به کار و تولید

در دل جامعه‌ای که نان شبش را با شمشیر و از راه غارت بدست می‌آورد، محمد(ص) نه تنها پیامبری روحانی، بلکه معمار یک اقتصاد پویا بود؛ اقتصادی که در آن تلاش، کار و خلاقیت، ستون اصلی زندگی اجتماعی به شمار می‌رفت. او به مردم نشان داد که ارزش واقعی انسان در فعالیت و کوشش اوست، نه صرفاً در خون و تبار.

روزی در میان استقبال مردم، مردی از انصار را دید که دستانش از کار سخت، پینه‌بسته و زخمی بود؛ حاصل تلاش برای تأمین نان خانواده. محمد(ص) مکث کرد، خم شد، دستان او را گرفت و بوسید. سپس با لحنی آسمانی و انسانی گفت:

«هَذِهِ يَدٌ لَا تَمَسُّهَا النَّارُ»

«این دستی است که آتش [دوزخ] آن را لمس نخواهد کرد.» (ابن اثیر، أسد الغابۀ، ج ۲، ص ۲۶۹)

این لحظه، یک درس اخلاقی و اجتماعی بود. پیامبر به مردم آموخت که کار، عبادت است و تلاش برای تأمین زندگی خود و دیگران، بالاترین کرامت را دارد. او با عمل خود نشان داد که جامعه‌ای موفق، آن است که در آن هر فرد بتواند با استعداد و کوشش خود، سهمی از تولید و رفاه داشته باشد.

حضرت محمد و توسعه محیط زیست

در جهان‌بینی حضرت محمد(ص)، انسان نه مالک، که «خلیفه» یا مباشر و امانت‌دار خداوند بر روی زمین است؛ نقشی که وظیفه‌اش آبادانی است، نه تخریب. این دیدگاه، یک بوم‌شناسی توحیدی را شکل می‌دهد که در آن، حفاظت از طبیعت، خود یک عمل عبادی است.

این مسئولیت مقدس در توصیه‌های عملی او تبلور می‌یافت. مشهورترین دستور او، فراخوانی به امید و سازندگی تا آخرین لحظه است، عملی که ارزش آن نه در نتیجه فوری، بلکه در نفسِ مسئولانه بودن آن است:

«إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ وَفِي يَدِ أَحَدِكُمْ فَسِيلَةٌ... فَلْيَغْرِسْهَا»

«اگر قیامت برپا شد و در دست یکی از شما نهالی بود... باید آن را بکارد.» (نوری، مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۴۶۰، حدیث ۱۵۸۹۶)

این نگرش، با یک اصل هوشمندانه حقوقی-اقتصادی پیوند خورد که مالکیت را نه به قدرت، که به کار و احیا گره می‌زد و هر کسی که زمین بی‌صاحبی را آباد میکرد مالک آن زمین شمرده میشد:

«مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ»

«هر کس زمین مرده‌ای را زنده (آباد) کند، آن زمین از آن اوست.» (کلینی، الکافی، جلد ۵، صفحه ۲۷۹، حدیث

این دایره رحمت، تمام موجودات را در بر می گرفت. او با تعریف داستان مردی که تنها به خاطر سیراب کردن یک سگ تشنه آمرزیده شد («فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَعَفَّرَ لَهُ»)، نشان داد که کوچکترین عمل محبت آمیز در این شبکه به هم پیوسته حیات، بازتابی ابدی دارد. (بخاری، صحیح البخاری، حدیث ۶۰۰۹)

این اصول، طرحی جامع برای یک زندگی معنادار و جامعه‌ای عادلانه است؛ طرحی که برای انسان مدرن در مواجهه با بحران‌های زیست محیطی و معنوی، همچنان الهام بخش و راهگشاست.

انسانی کردن امر غیرانسانی: آیین نامه نبرد

در قرن هفتم، جنگ چیزی بیش از یک درگیری نظامی نبود؛ صحنه‌ای از خشونت مطلق که در آن جان انسان‌ها، غیرنظامیان، اسیران و حتی پیکرهای بی جان، هیچ ارزش و حرمت واقعی نداشتند. در چنین جهانی، حضرت محمد(ص) مجموعه‌ای از اصول اخلاقی و قانونی وضع کرد که نه تنها در زمان خود انقلاب آفرین بود، بلکه پایه‌های بسیاری از حقوق بشر و قوانین بین الملل بشردوستانه امروز را شکل داد. او جنگ را ستایش نکرد؛ بلکه می خواست حتی در میان وحشیانه ترین امواج طبیعت انسانی، اخلاق را زنده نگه دارد.

در سرزمینی که جنگ به سرگرمی هولناک و خشونت به یک عادت بدل شده بود، پیامبر یک دکترین نظامی رادیکال ارائه داد. دکترین او تلاش کرد تا انسانی ترین چهره ممکن را به امری ذاتاً غیرانسانی بدهد. بنیادی ترین اصل آن، تمایز میان جنگجویان و غیرنظامیان بود:

«...وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَائِيًا وَلَا طِفْلًا وَلَا صَغِيرًا وَلَا امْرَأَةً».

«...پیرمردان فرتوت، نوزادان، کودکان و زنان را به قتل نرسانید.» (ابی داود، سنن، حدیث ۲۶۱۴)

این تنها یک توصیه اخلاقی نبود؛ یک دستور الزام آور بود، مدون شده قرن‌ها پیش از کنوانسیون‌های ژنو، که نشان می داد احترام به زندگی، حتی در میانه جنگ، امری واجب است.

حمایت او از کرامت انسانی پس از مرگ نیز ادامه یافت. در زمانی که مثله کردن دشمن کشته شده امری رایج بود، حضرت محمد(ص) این عمل را به شدت ممنوع کرد و نشان داد که حتی در مرگ، حرمت انسان محفوظ است. این نه تنها اخلاقی بود، بلکه استراتژیک؛ زیرا جلوه خشونت بی پایان و انتقام جویی را می گرفت.

رفتار او با اسیران جنگی، اوج این منش انسانی بود. در عصری که اسیران معمولاً به بردگی یا مرگ محکوم می‌شدند، او فرمان داد:

«اِسْتَوْصُوا بِالْاَسَارَى خَيْرًا.»

«سفارش مرا در نیکی به اسیران بپذیرید.» (طبرانی، المعجم الکبیر، حدیث ۱۸۴۴۳)

ابوعزیز بن عمیر، یکی از اشراف مکه که در بدر اسیر شد، بعدها روایت می‌کند که چگونه سربازان مسلمان، غذای بهتر خود را به او دادند و خود به خرما قناعت کردند.

او می‌دانست که هدف نهایی جنگ، رسیدن به صلح پایدار است و صلح در زمین سوخته نمی‌روید. بنابراین، تخریب زیرساخت‌ها و منابع حیاتی دشمن را ممنوع کرد:

«...وَلَا تَقْطَعَنَّ شَجَرَةً مُثْمِرَةً...»

«...و هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید...» (الکافی، کلینی، ج ۵، ص ۲۹، حدیث ۶)

این مجموعه اصول، دکترین نظامی‌ای عمیقاً اخلاقی و انسانی ساخت؛ دکترین قدرتی که نه به توحش، بلکه به مسئولیت و حفظ عدالت و کرامت گره خورده بود—حتی در تاریک‌ترین روزهای جنگ و آشوب.

جنگ محمد(ص) علیه فقر:

در جهان‌بینی حضرت محمد(ص)، فقر یک مصیبت اجتناب‌ناپذیر نبود، بلکه یک بی‌عدالتی بود که باید ریشه‌کن می‌شد. رویکرد او یک سیستم مبتنی بر صدقات پراکنده نبود؛ بلکه یک بازمهندسی رادیکال در مفهوم «عبادت» و «ارزش» بود. او یک اقتصاد الهی طراحی کرد که در آن، بالاترین سرمایه معنوی از طریق خدمت به آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه به دست می‌آمد.

در جامعه‌ای که یتیم، بی‌دفاع‌ترین عضو بود، محمد(ص) برای سرپرستی از او، پاداشی را تعیین کرد که از هر ثروت دنیوی فراتر می‌رفت: نزدیکی شخصی به خود او در بهشت. او این وعده را با یک ژست فیزیکی قدرتمند و فراموش‌نشدنی به تصویر کشی دو انگشت وسط دستانش را در کنار هم قرار داد و فرمود:

«أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا»

(پیامبر فرمودند: «من و سرپرست یتیم، در بهشت اینچنین (نزدیک) هستیم.» . (بخاری، صحیح البخاری، حدیث ۶۰۰۵)

شاید هیچ‌یک از تعالیم او به اندازه بازتعریف اولویت‌های معنوی، انقلابی نباشد. او به صراحت، اعمال عبادی فردی را در جایگاهی پس از خدمت به خلق قرار داد. او مقایسه‌ای را مطرح کرد که هسته اصلی دیدگاهش را آشکار می‌سازد:

«لَأَنْ أَمْشِيَ مَعَ أَخٍ لِي فِي حَاجَةٍ حَتَّى أَقْضِيَهَا لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعْتَكِفَ فِي مَسْجِدِي هَذَا شَهْرًا»

«اینکه برای برآوردن نیاز برادرم قدمی بردارم تا آن را برآورده سازم، برایم محبوب‌تر از آن است که یک ماه در این مسجد (مسجد النبی) اعتکاف (خلوت‌گزینی عبادی) کنم.» (طبرانی، المعجم الأوسط، جلد ۶، صفحه ۲۹۲، حدیث ۶۴۴۱)

برای درک عمق این جمله، باید قداست «مسجد النبی» و ارزش «اعتکاف» را درک کرد. اعتکاف یک ماهه در مقدس‌ترین مسجد آن زمان، یکی از والاترین اشکال عبادت فردی بود. با این حال، محمد(ص) اعلام می‌کند که یک عمل ساده خدمت اجتماعی—راه رفتن برای رفع مشکل یک فرد—نزد خداوند از آن خلوت‌گزینی یک ماهه، ارزشمندتر است. این یک بازنگری کامل در معنای دین‌داری بود. او به پیروانش آموخت که خداوند را نه در انزوای صومعه، که در شلوغی بازار، در خانه فقرا و در تلاش برای برقراری عدالت باید جستجو کرد. در سیستم او، رفاه اجتماعی نه یک انتخاب، که جوهره ایمان است.

نتیجه‌گیری: درمانی ماندگار برای عصر نارضایتی

برای سنجش نهایی استقامت محمد(ص) و جامعه‌اش، باید به داستان تحریم سه ساله اجتماعی و اقتصادی که بر قبیله او، بنی‌هاشم، تحمیل شد، بازگشت. آنها به دره‌ای خشک رانده شدند و از غذا و تجارت محروم گشتند. صدای گریه کودکان گرسنه‌شان در مکه شنیده می‌شد. این دوره از سختی شدید، گواهی نهایی بر پایداری و امید تزلزل‌ناپذیر او و جامعه‌اش در برابر ناامیدی است.

این داستان، و تمام داستان‌های پیش از آن، یک چهره با اهمیت تاریخی جهانی را آشکار می‌کند. زندگی محمد(ص) الگویی قانع‌کننده و منسجم از این است که چگونه یک فرد، مسلح به اعتقادی عمیق و چشم‌اندازی انقلابی برای کرامت انسانی، می‌تواند جهانی را از نو بسازد.

پاسخ او به «**عصبیت**» زمانه‌اش، مستقیماً با دوران ما که درگیر قطبی‌سازی سیاسی و سیاست‌های هویتی است، سخن می‌گوید. در برابر **قبیله‌گرایی** سیاسی ما، او طرحی برای یک «جامعه» مدنی ارائه می‌دهد که بر اساس یک قرارداد اجتماعی مشترک، و نه هویت‌های انحصاری، بنا شده است.

در برابر چرخه‌های بی‌پایان **خشونت** و انتقام ما، او الگوی رحمت رادیکال را به عنوان یک استراتژی برای شکستن این چرخه‌ها به کار می‌گیرد.

در برابر **نابرابری‌های اقتصادی** سرسام‌آور و بحران اعتماد به رهبری ما، اخلاق سادگی او پادزهری برای مادی‌گرایی و الگویی برای قدرتی است که از خدمت، و نه انباشت، برمی‌خیزد.

در برابر ساختارهای **نژادپرستانه** و مردسالارانه پایدار، ارتقای جایگاه به حاشیه رانده‌شدگان توسط او، چالشی مستقیم است.

حضرت محمد(ص) شخصیتی نیست که به قرن هفتم محدود شود. او صدایی است که پاسخ‌هایش به پرسش‌های جاودانه عدالت، معنا و جامعه، با وضوحی شگفت‌انگیز در دوران پرآشوب ما طنین‌انداز می‌شود. زندگی او یک نسخه شفابخش است، نه یک فراخوان برای تغییر دین، بلکه یک فراخوان برای بازاندیشی در مورد امکان ساختن جهانی عادلانه‌تر و انسانی‌تر. او یک یادآوری قدرتمند است که بزرگترین انقلاب‌ها، اغلب از غیرمحمول‌ترین مکان‌ها آغاز می‌شوند.

منابع

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل. **صحیح بخاری**. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۷.
۲. ابن حنبل، احمد بن حنبل. **مسند امام احمد بن حنبل**. بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۹۹۹.
۳. الحرّ العاملی، محمد بن حسن. **وسائل الشیعه**. قم: مؤسسه آل بیت برای احیای تراث، ۱۹۹۳.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب. **الكافي**. بیروت: دار الكتب الاسلامیه، ۱۹۸۶.
۵. مجلسی، محمد باقر. **بحار الأنوار**. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۳.
۶. نوری طبسی، محمد حسین. **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**. قم: مؤسسه آل بیت برای احیای تراث، ۱۹۸۷.
۷. سیجستانی، ابی داوود. **سنن ابی داوود**. بیروت: دار الرساله العالمیه، ۲۰۰۹.
۸. الطبرانی، سلمان بن احمد. **المعجم الكبير**. بیروت: کتابخانه ابن تیمیه، ۱۹۹۴.
۹. الطبرانی، سلمان بن احمد. **المعجم الأوسط**. بیروت: کتابخانه ابن تیمیه، ۱۹۹۴.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق). **من لا یحضره الفقیه**. بیروت: دار اضواء، ۱۹۹۲.
۱۱. ابن اثیر، عز الدین. **أسد الغابة فی معرفة الصحابة**. بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۹۹۴.
۱۲. ابن هشام، عبد الملک. **السیره النبویه**. بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۹۹۰.